

بررسی روایات فضایل حضرت علی علیه السلام در صحاح سته *

شیر فصحی **

چکیده

در این مقاله، برخی از روایاتی که در شأن حضرت علی علیه السلام در صحاح سته آمده مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد و روایتی که از طرف ابن جوزی مورد شبهه و نقد قرار گرفته است با استفاده از منابع اهل سنت مورد تأمل واقع می‌شود. صحاح سته، آن‌چنان روایات فضائل حضرت علی علیه السلام را نقل می‌نماید که دریایی از فضائل حضرت علی علیه السلام در آن نهفته است و احتیاج به غواص ماهری دارد که از این دریا بهره لازم را ببرد. این مقاله در چند عنوان، روایات فضائل حضرت علی علیه السلام را تقسیم و تبیین می‌کند و به تحلیل آنها می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: حضرت علی علیه السلام، فضایل، صحاح سته، اهل سنت.

گفتار اول: معیار شناخت مؤمن و منافق، امام علی علیه السلام

چنان که در عالم محسوسات و مشاهدات هر کسی با توجه به افکار و عقاید خویش برای رفتار و گفتارش معیار و میزانی دارد و به عبارت دیگر برای سنجش و بینش درستی و نادرستی اشیا معیاری باید باشد تا با توجه به آن صدق و کذب افکار، محاسبات، اعمال و گفتار و... معلوم گردد، همچنین در عالم معنویات نیز وجود معیاری برای سنجش افکار و اعمال بشر ضروری است تا بشر بتواند با مقایسه حرکات و سکنتات خویش با آن معیار، بدون داشتن هراسی در مسیر تکاملی‌اش به هدف نهایی خود برسد. وجود این‌گونه معیارها و الگوها مقتضی فطرت انسان هم می‌باشد. انسان بالطبع در پی الگو می‌گردد تا خویش را در قالب آن الگو ببیند و به هدف تصور شده برسد. قرآن کریم هم به این سخن ارشاد می‌کند که: «لقد کان لکم فی رسول اللّٰه أسوة حسنة؛ در زندگی وجود رسول گرامی برای شما الگو و معیار است.»

رمز موفقیت و پیروزی بشر در زندگی فردی و اجتماعی، با توجه به هدف خلقت او، جز تسلیم و اطاعت مطلق از رسول گرامی نیست. پس زندگی رسول گرامی، اسوه حسنه برای رسیدن به کمال نهایی بشر در زندگی خویش و اسوه حسنه برای شناخت فرد به عنوان مسلمان است. اما پس از حیات با برکت آن حضرت آیا این سلسله و زنجیره منقطع می‌گردد؟ در مقابل اسلام کفر و شرک بود و شناختش هم چندان مشکل نبود. اما در میان مسلمانان و امت اسلامی نمی‌توانیم بگوییم که زندگی همه همانند و زیست و پرورش و تنزل و تصاعد و تکامل و موفقیت و پیروزی همه هم یکسان است. حال چگونه باید مسلمانان واقعی و حقیقی را از شر و گزند شرک و نفاق حفظ کنیم تا زندگی یک انسان مسلمان سالم و محفوظ بماند و اسلام ناب محمدی به تمام معنای کلمه ناب بماند؟

ممکن است برای شناخت مؤمن و منافق و ایمان و نفاق راههایی هم باشد. اما این هم از مسلمات و دور از انکار است که رسول گرامی با عناوین و القاب مختلفی کسی را به عنوان معیار و ترازو برای این امر مهم معرفی کرده است و آن ذات امیرالمؤمنین است. وقتی به کتب معتبر اهل سنت از جمله کتب شش‌گانه اهل سنت که به عنوان «صحاح سته» معروف است و کتب معتبر دیگر نگاه می‌کنیم، احادیثی به چشم ما می‌خورد که حکایت از این می‌کند که رسول گرامی که خودش برای اسلام و مسلمین اسوه حسنه بود، حضرت علی علیه السلام را به عنوان معیار و ترازو معرفی نموده است.

طهری

سال ششم - شماره ۲۳ - پاییز ۱۳۸۶

اگر در پی شناخت بیماری مهلک و مسری نفاق و پذیرفتن اسلام ناب و رساندن و رسیدن به هدف نهایی خود به صورت ناب و خالص هستیم، باید راهی و معیاری را برویم و برگزینیم که رسول اعظم اسلام که در هدایت و ابلاغ غرض و نفعی جز رسیدن بشر به کمال نهایی ندارد، معرفی کرده باشد و آن شخص حضرت علی علیه السلام است.

کتاب شش گانه اهل سنت

هفت روایت در این کتاب آمده است؛ از جمله در صحیح مسلم یک روایت، سنن نسائی دو روایت، جامع ترمذی سه روایت، و سنن ابن ماجه یک روایت. به طور کلی از این روایات چهار عنوان استفاده می شود که در ضمن به روایات هم اشاره می کنیم.

الف. مرا جز مؤمن دوست و جز منافق دشمن نمی دارد.

۱. «حدثنا ابوبکر بن ابی شیبہ ناوکیع و ابومعاویه عن الاعمش و حدثنا یحیی بن یحیی و اللفظ له - اخبرنا ابومعاویه عن الاعمش عن عدی بن ثابت عن زر قال: قال علی علیه السلام والذی خلق الحبة و برا النسمة انه لمهد النبی (الامی) الی ان لا یحیی الا مؤمن و لا یبغض الا منافق.»^۲

ب. ای علی، تو را جز مؤمن دوست و جز منافق دشمن نمی دارد.

۲. «اخبرنا یوسف بن عیسی... عن زر قال: قال علی علیه السلام انه لمهد النبی الامی الی انه لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق.»^۲

این معنا با ادات حصر و استثنای بعد از نفی آورده شده که بیشترین تأکید را می رساند. حدیث انسانها را به دو قسمت تقسیم نموده و برای شناخت نفاق از ایمان و برعکس در زندگی انسان، حضرت علی علیه السلام را معیار معرفی کرده است. مؤمن واقعی حضرت علی علیه السلام را دوست می دارد و منافق واقعی حضرت علی علیه السلام را نه فقط دوست ندارد، بلکه دشمنی دارد.

ج. حضرت علی علیه السلام را منافق دوست و مؤمن دشمن نمی دارد.

۳. «حدثنا واصل بن عبدالاعلی بن محمد بن فضیل عن عبدالرحمن ابی النصر عن المساور الحمیری، من امه قالت: دخلت ام سلمة فسمعتها تقول: کان رسول الله یقول: «لا یحب علیاً منافق و لا یبغضه مؤمن.»»^۲

از حدیث استفاده می شود که گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله استمرار داشته و همواره می فرموده که منافق محب حضرت علی علیه السلام و مؤمن مبغض حضرت علی علیه السلام نمی شود.

د. ما گروه انصار منافقین را به بغض حضرت علی علیه السلام می شناسیم.

۴. «حدثنا قتیبة بن جعفر بن سلیمان بن ابی هارون العبیدی عن ابی سعید الخدری، قال: ان کنا لنعرف المنافقین نحن معشر الانصار لبغضهم علی بن ابی طالب علیه السلام.»^۵

گفتار دوم: باغی بودن دشمن امام علی علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات خود مکرراً فرموده است که حضرت علی علیه السلام با حق است و هر که در مقابل علی بایستد بر باطل خواهد بود و از گروه باغی خواهد شد، چنان که در مورد عمار یاسر چنین فرموده است. عمار یاسر یکی از باوفاترین اصحاب نبی گرامی و حضرت علی علیه السلام بوده و از اول پذیرش اسلام در راه اسلام مصائب و مشکلات بی شماری را تحمل کرده است. او به خانواده‌ای تعلق دارد که اولین شهید را در راه اسلام تقدیم کرده است. عمار از سابقین در اسلام است و در راه اسلام والدین خود را از دست داد. وی بعد از رحلت نبی گرامی، علی علیه السلام را به عنوان جانشین بر حق آن حضرت قبول کرد و از مخلصین و پیروان آن حضرت بود تا اینکه در زمان خلافت علی علیه السلام سه جنگ با گروه باغی به نام جمل، صفین و نهروان پیش آمد.

یکی از ادله نبوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اعتراف دانشمندان اهل سنت، خبر کشته شدن عمار توسط گروه باغی می باشد که در زمان حیات مبارکش فرموده بود. رسول گرامی به عمار فرموده بود: ای عمار، اگر دیدی که مردم راهی را انتخاب کرده اند و می روند و علی علیه السلام راه دیگری را، راه علی علیه السلام را بگیر که حتماً به سعادت و بهشت می رساند. به اعتراف بزرگان اهل سنت، بدون تردید در این جنگها، عمار با حضرت علی علیه السلام و در رکاب آن حضرت بوده و علیه گروه باغی که علیه خلیفه وقت قیام کرده بودند می جنگید و بالاخره در جنگ صفین توسط معاویه و لشکرش به شهادت رسیده است. به اعتراف بزرگان اهل سنت، عمار توسط گروه معاویه کشته شده است و حضرت علی علیه السلام در این جنگها مصیب و بر حق بوده است. پس می توان گفت که عمار بنا بر خبر غیبی رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط گروه باغی کشته شد. آن حضرت فرموده بود: تو را گروهی که باغی هستند خواهند کشت، در حالی که تو با حق هستی و حق با توست. ای عمار، وقتی دیدی که علی علیه السلام راهی را اختیار کرده و می رود و مردم راه دیگری را، تو با علی علیه السلام باش و مسیرت را با علی علیه السلام پیش گیر و مردم را رها ساز. علی علیه السلام هرگز تو را به گمراهی نمی برد و از هدایت خارج نمی کند. ای عمار، هر کسی دنبال تلواری رود که به آن علی علیه السلام را کمک کند، روز قیامت خداوند حمائلی از دژ را به گردنش آویزان می کند و هر کسی دنبال تلواری رود که بر ضد علی علیه السلام کار گیرد، در روز قیامت خداوند حمائلی را از آتش به گردنش آویزان می کند.^۶

اعتراف دانشمندان اهل سنت به کشته شدن عمار توسط معاویه و لشکرش و همچنین اعتراف آنها به اینکه علی علیه السلام بر حق بوده، ما را به این نتیجه می رساند که معیار شناخت درست

از نادرست و حق از باطل، علی علیه السلام است نه غیر، و هر که با علی علیه السلام بجنگد و در مقابل او قد علم کند، بنابر حدیث رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یاغی است.

صحاح سته

در صحاح هفت حدیث آمده است که حکایت از این می کند که طرف مقابل علی علیه السلام بر حق نیست. دلیل آن نیز خبر غیبی رسول خدا صلی الله علیه و آله از کشته شدن عمار توسط گروه یاغی است. دو حدیث در صحیح بخاری، چهار حدیث در صحیح مسلم و یک حدیث در سنن ترمذی آمده است:

حدثنا مسدد قال حدثنا عبدالعزیز بن مختار قال: حدثنا عن
عكرمة قال لی ابن عباس ولا یبینه علی... فقال ابوسعید كلنا نحمل لبنة
لبنة وكان عمار یعمل لبنتين لبنتين فراه النبي صلی الله علیه و آله فنفض التراب عنه
(فمر به النبي صلی الله علیه و آله ومسح عن راسه الغبار) ويقول وبع عمار، تقتله الفئة
الباغية عمار يدعوهم الى الجنة ويدعونه الى النار قال: يقول عمار:
اعوذ بالله من الفتن^۷

از عکرمة نقل شده که می گوید ابن عباس برای من و پسر خود
تعریف می کرد که آنها پیش ابوسعید بودند از او شنیدند که می گفت: در
ساخت مسجد نبی ما هر کدام یک خشت برمی داشتیم، اما عمار دوتا دوتا
برمی داشت. وقتی رسول خدا او را دید، خاک را از او تکاند و فرمود: وای،
او را گروهی یاغی خواهد کشت، در حالی که عمار آنها را به سوی جنت
می خواند و آنها او را به سوی جهنم می خوانند.

چنان که از احادیث وارد در صحاح سته واضح گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمار فرموده بود: تو
با حق یعنی با علی علیه السلام باش، ولو دیگران راه دیگری روند. اما تو به دامن علی علیه السلام متمسک
باش، علی علیه السلام تو را به سعادت خواهد رساند. و ای عمار، بر تو بشارت باد که گروهی یاغی قاتل
تو خواهد بود و تو با علی علیه السلام خواهی بود. به اعتراف دانشمندان اهل سنت، عمار در جنگ صفین
در رکاب علی علیه السلام می جنگید و توسط معاویه و همراهانش کشته شد. چنین مطلبی در منابع
دیگر اهل سنت هم آمده است، از جمله: *سیرة النبی*^۸ مسند ابی داود الطیالبی^۹ المصنف^{۱۰}
المعیار و الموازنة^{۱۱} الانساب الاشراف^{۱۲} الطبقات الکبری^{۱۳} مسند ابی جعد^{۱۴} المصنف^{۱۵} مسند
ابن راهویه^{۱۶} مسند احمد^{۱۷}.

آرای دانشمندان اهل سنت و شرح آن

۱. مناوی در فیض الغدیر آورده است: گروهی که قاتل عمار می باشد گروه یاغی و خارج از
اطاعت امام حق و به قول طبرانی گروهی است که از حق خارج است و آن گروه، گروه معاویه است.^{۱۸}

وی در جلد ششم چنین اظهار می‌کند: القاضی در *تسرح المصابیح* گفته: مراد از این گروه معاویه و لشکر اوست و این حدیث صریح در باغی بودن معاویه و قومش است که آنها عمار را در واقعه صفین کشتند و همانا حق با علی علیه السلام بوده است. و این حدیث از اخبار غیب نبی اکرم صلی الله علیه و آله اسلام است. عمار آنها را به سوی جنت می‌خواند یعنی به سبب جنت که اطاعت امام حق می‌باشد، ولی آنها عمار را به آتش و جهنم می‌خواندند و آن عصیان و مقاتله در مقابل امام حق می‌باشد. و همگی گفته‌اند که این اتفاق در واقعه صفین افتاده است. عمار «داعی الی الحق» بود و آنها «داعی الی النار» بودند و بالاخره هم عمار را کشتند و این خبر یکی از معجزات نبی و یکی از نشانه‌های نبوت حضرت است.

او از قرطبی نقل کرده است: این حدیث «اثبت الاحادیث» و واضح‌ترین آنهاست. لذا وقتی معاویه قدرت انکار این حدیث را نداشت (برای فرار) گفت: بی‌شک عمار را کسانی کشته‌اند که او را همراه خویش به میدان آورده‌اند. علی علیه السلام چنین جواب داد: اگر این طور است، پس بگویم که قاتل حمزه، رسول خداست!

او از امام عبدالقاهر جرجانی نقل کرده است: فقهای حجاز و عراق از فرق گوناگون، مانند مالک، شافعی، ابوحنیفه، اوزاعی و جمهور متکلمین و مسلمین اجماع کرده‌اند که علی علیه السلام در آن قتال با اهل صفین بر حق بوده، چنان‌که در جمل نیز مصیب بوده است و کسانی که قاتل عمارند ظالم‌اند با این حال به خاطر باغی بودنشان کافر نیستند. باز به نقل از امام ابومنصور می‌گوید: بزرگان اجماع دارند بر اینکه در جنگ و قتال با اهل جمل، طلحه و زبیر و عایشه در بصره و همچنین اهل صفین، معاویه و لشکرش، علی علیه السلام مصیب بوده است. وی از سیوطی کلامی را آورده است که گفته حدیث عمار متواتر است.^{۱۹}

۲. حاکم نیشابوری: این حدیث صحیح است به شرط شیخین، اما آنان این حدیث را با سیاقی که من آوردم نیاوردند.^{۲۰}

۳. ابن حجر در *فتح الباری* گفته است: مراد از «الدعا الی الجنة» یعنی عمار آنها را به سبب جنت دعوت می‌کرد که آن طاعت امام وقت است. عمار آنها را به اطاعت علی علیه السلام دعوت می‌کرد و علی علیه السلام واجب اطاعت بوده است، ولی آنها عمار را به خلافتش دعوت می‌کردند. با این حال ابن حجر جمله‌ای می‌آورد که عجیب است. وی می‌گوید: اگرچه آنها عمار را برخلاف می‌خوانند، ولی با این حال معذورند که قضیه را تأویل کنند.^{۲۱}

مطلبی که مبارک فوری در این زمینه آورده قابل توجه است: «چگونه ممکن است درباره کسانی که با معاویه بودند بگویم که آنها عمار را به سوی نار دعوت می‌کردند و حال آنکه

بزرگانی از صحابه هم بودند.» وی در جواب گفته است: آنها به گمانشان دعوت به جنت می‌کردند و مجتهد بودند، لذا ملامتی در اتباع از گمان و ظن ندارند.^{۲۳}

۴. کتانی: از کسانی که تصریح به تواتر این حدیث کرده، سیوطی در *خصائص الکبری* است. به قول ابن عبدالبر اخبار در این زمینه متواتر است و این حدیث از اصح احادیث است. ابن دحیه هم گفته است: در صحت حدیث هیچ طعنی وجود ندارد.^{۲۴}

۵. در حاشیه *سیر اعلام النبلا* چنین آمده است این حدیث متواتر است و صحیح،^{۲۵} و همچنین در جایی دیگر گفته است: اسناد حدیث صحیح است.^{۲۶}

۶ نووی: علماً گفته‌اند که این حدیث حجت است و ظاهر است در اینکه حضرت علی علیه السلام مصیب بوده و گروه دیگر باغی بودند. لکن آنها اجتهاد کردند، پس بر آنها گناهی نیست. و این یکی از معجزات نبی بوده که فرموده بود: عمار را طائفه‌ای باغی خواهد کشت.^{۲۷}

۷. هیثمی: حدیث را طبرانی در *المعجم الاوسط* آورده و اسنادش از ابی سعید حسن است. وی در جایی دیگر گوید: این روایت را بزار آورده و رجالش رجال صحیح است. در جایی دیگر نیز از عبدالله بن الحرث آورده و گفته طبری هم آن را آورده و رجالش ثقات می‌باشند.^{۲۸}

۸. جمال‌الدین زعلی: در این شکی نیست که عمار با علی علیه السلام بوده و او را اصحاب معاویه کشتند. چنان‌که امام الحرمین گفت علی علیه السلام امام بر حقی بود و ولایتش ولایت حقی بود و مقاتلینش بغات بودند. اگرچه آنها خطا کرده‌اند اما قصد خیر آنها مقتضی حسن ظن به آنهاست. علما نیز اجماع کرده‌اند بر مصیب بودن علی علیه السلام در قتل اهل جمل مانند طلحه و زبیر و عایشه و همراهانش و همچنین اهل صفین که معاویه و لشکر او باشد.^{۲۹}

۹. بلاذری: این حدیث را با مسانید آورده‌اند... و تمام آنها نزد الطبرانی و غیره موجود می‌باشد و غالب طرق صحیحه یا حسنه است، و این حدیث نشانی از علائم نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارد و برای علی علیه السلام و عمار فضیلتی است و نیز رد بر نواصبی است که گمان می‌کردند علی علیه السلام در جنگهای خود مصیب نیست.^{۳۰}

۱۰. مالکی: عمار گروه معاویه را به اطاعت ولی الامر که سبب دخول جنت است می‌خواند، اما اهل شام به تفرقه دعوت می‌کرد که سبب دخول نار است.^{۳۱}

۱۱. ابن کثیر: این حدیث از ادله نبوت است، چنان‌که حضرت کشته شدن عمار را توسط گروه باغیه خبر داده بود. عمار را اهل شام در واقعه صفین به قتل رساندند، در حالی که با علی علیه السلام بود. علی علیه السلام نسبت به امر ولایت احق از معاویه بوده و از گفتن بغات به آنها کفر

آنها لازم نمی‌آید، زیرا اگرچه آنها در نفس الامر و واقع باغی بودند، ولی مجتهد بودند و هر مجتهدی مصیب نیست، بلکه اگر مصیب باشد دو اجر داده می‌شود و الا یک اجر.^{۳۱}

۱۲. جصاص: این حدیث به طریق تواتر مقبول است و به همین خاطر معاویه نتوانست آن را انکار کند. همچنین به اعتراف علمای حدیث، این روایت یکی از علائم نبوت می‌باشد که جز عالم‌الغیب آن را نمی‌دانست.^{۳۲}

نقدی بر آرای دانشمندان

۱. در صحیحین حداقل نه حدیث آمده که مضمون آنها چنین است: رسول خدا ﷺ فرموده است: هر که علی علیه السلام را اطاعت کند، مرا اطاعت نموده است و عصیان او عصیان من است و اطاعت و عصیان من، اطاعت و عصیان خداست.^{۳۳}

۲. در آیات قرآن مجید ظن را در مقابل علم نکوهش کرده و آن را گناه دانسته و اتباع از آن را نهی کرده است.^{۳۴}

۳. به اعتراف دانشمندان و بزرگان اهل سنت گروه معاویه خطا و عصیان کرده‌اند، زیرا از اطاعت امام حق و مصیب در جنگ سرپیچی نموده‌اند. به اعتراف آنها، این گروه به عنوان باغی در مقابل ولایت حقه قد علم کرده‌اند. آیا با این حال دفاع از آنها چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟ اگر به عنوان صحابه آنها را مصیب بدانیم و بگوییم که گناهی ندارند، بلکه یک اجر هم به آنان داده می‌شود، باید گفت: بنابراین حقی نداریم که هیچ کسی را چه در زمان پیامبر ﷺ چه بعد از آن گناهکار محسوب کنیم و او را ملامت نماییم. حتی باید کسانی را که در قتل عثمان دست داشتند هم تبرئه کنیم و اگر چنین کنیم آن وقت قیام و اقدام برای خون‌خواهی عثمان به عنوان خلیفه مظلوم از طرف بزرگان صحابه یا جرم است و یا بیهوده. حتی طبق همان قاعده در اینجا هم باید بگوییم که اینها هم بنابر اجتهادشان خطایی نکرده‌اند و حداقل مستحق یک اجرند. همچنین هر کس در مقابل پیامبر، خلیفه اول و دوم و بر خلاف مسیر آنها قدمی برداشته باشد، نباید او را سرزنش کنیم، بلکه باید بگوییم که در مقابل نص اجتهاد کرده و اگر اجتهادش خطا هم باشد اجر واحد به او داده می‌شود.

نتیجه این مطلب چنین می‌شود که قد علم کردن بر اساس وهم و گمان و ظن، به اعتقاد اجتهاد کردن در مقابل امام و خلیفه وقت و ولایت و فتنه فقط گناهی در پی نمی‌آورد بلکه اجر واحد هم دارد! اگر اجتهاد ملاک باشد، آن هم بر اساس گمان، آن وقت نص خلافت، اطاعت و ولایت یا بی‌اثر خواهد شد یا حداقل اثر را دارد و به عنوان اصطلاحی نمایشی به چشم خواهد خورد.

طالع

شماره ۲۳ - پاییز ۱۳۸۶

اگر به اعتراف دانشمندان علی علیه السلام بر حق باشد و اطاعت علی علیه السلام سبب دخول جنت باشد و کشته شدن عمار به وسیله گروه باغی را قبول داشته باشیم، آیا باز هم طرف مقابل را که طبق نص صریح رسول گرامی «داعی الی النار» بوده‌اند و با امیرالمؤمنین علیه السلام مخالفت می‌کردند، می‌توانیم مستحق اجر و خالی از ملامت و گناه بدانیم و به عنوان مجتهد بودن به آنها هیچ نگوییم؟ و اگر به قول و اعتراف دانشمندان اهل سنت، علمای حجاز و عراق مالک و شافعی و... معترف به بغات بودن آنها هستند، یعنی وقتی که تشخیص موضوع و مصداق کردند، دیگر توقف در اجرای احکام بغات و توجیه و تأویل چرا؟

به قول دانشمندان در جنگ جمل هم حضرت مصیب بود و مخالفان او باغی بودند. علی علیه السلام، عمار و امام حسن را گسیل کردند تا مردم را آگاه و جمع کنند. آن وقت عمار این مطلب را اعلان کرد: ای کوفیون، اگرچه عایشه زن نبی گرامی در دنیا و آخرت است، لکن خداوند می‌خواهد شما را بیازماید که عایشه را اطاعت می‌کنید یا او را. در اینجا هم مسلمانان بین دو گروه تقسیم شده‌اند: مطیع عایشه و مطیع او. حال مراد از «او» چه کسی است؟ بعضی از دانشمندان مرجع آن را علی علیه السلام قرار داده‌اند.^{۲۵} اما اگر مرجع ضمیر «ولکن الله ابتلاکم لتبصروا ایاها» خدا باشد، چنان که در ج ۷، فتح الباری، ص ۸۳ آمده، اشاره به قول خداوند «وقرن فی بیوتکن» و دستور ماندن در منزل و عدم خروج و قیام بر امام حق و وقت دارد. در هر صورت، مطلب از دو حال خارج نیست: یا مرجعش خداست یا علی علیه السلام. ولی روشن است که طرف مقابل عایشه است. اما اگر مرجع ضمیر خدا باشد واضح است که می‌خواهد بگوید: ای مردم کوفه، خداوند می‌خواهد شما را امتحان کند که پیرو و مطیع خدا هستید یا عایشه. از این واضح می‌شود که اطاعت عایشه در طول اطاعت خدا نیست، قسیم اطاعت خداست نه قسم آن و مصداق اطاعت خدا. اطاعت خدا هم جز از راه اطاعت علی علیه السلام که به اعتراف دانشمندان اهل سنت امام بر حق و اطاعتش واجب بوده میسر نیست و در واقع اطاعت علی علیه السلام در طول و مصداق اطاعت خداست. چنان که در احادیث گذشته هم اشاره شد که اطاعت امیر، اطاعت رسول و اطاعت آن حضرت اطاعت خداست.

خوانندگان گرامی برای احادیثی که در آنها اطاعت امیر واجب دانسته شده، می‌توانند به منابع مربوط مراجعه کنند.^{۲۶}

گفتار سوم: معیار صلح و ثبات، امام علی علیه السلام

یکی از اهداف بعثت انبیا و ارسال کتب، اجرای قسط و عدالت در جامعه بشری است. در ابعاد گوناگون زندگی بشر، باید روح عدالت حاکم باشد لذا اسلام انسان را به عدالت دعوت

می‌کند و از آنچه مخالف و ضد آن است پرهیز می‌دهد. آنچه مورد نظر ماست این است که یکی از موارد نهی شده در مقابل قیام و اجرای عدالت بر روی زمین، فساد، قتال، جنگ و جدال می‌باشد. اسلام مسلمانان را از جنگ و قتال بی جا بر حذر داشته است، به ویژه اگر جنگ در برابر خدا و رسول خدا باشد. این دیگر پستی و رذیلت انسان را می‌رساند که در برابر خدا و رسول خدا بایستد و به عنوان محارب با خدا و رسول شناخته شود.

قرآن کریم طی آیاتی این‌گونه افراد را مذمت کرده است که برای نمونه به دو آیه اشاره

می‌کنیم:

إنما جزاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛^{۳۷} كَيْفَ أَنْهَا كِه بَا خُذَا وَ بِيَا مِبْرَش بَه جَنُك بَرْمِي خِيْزَنُذ وَ اِقْدَام بَه فَسَادُ دَر رُوي زَمِين مِي كَنُذ فَفَط اَيْن اَسْت كِه اَعْدَام شُونُذ يَا بَه دَار اُويْخْتَه شُونُذ يَا دَسْت وَ پَاي اَنُهَا بَه عَكْس يَكْدِيْگَر بَرِيْده شُود وَ يَا اَز سِرْزَمِين خُود تَبْعِيْذ گَرْدَنُذ، اَيْن بَرَاي اَنُهَا دَر دُنْيَا سْت وَ دَر اُخْرَت مَجَازَات عَظِيْمِي دَارَنُذ.
مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا؛^{۳۸} هَر كَس اِنْسَانِي رَا بَدُون اِرْتِكَاب قَتْل يَا فَسَادُ دَر رُوي زَمِين بَكْشُد چَنَان اَسْت كِه گوِيي هَمه اِنْسَانَهَا رَا كَشْتَه اَسْت.

آنچه از این آیات فهمیده می‌شود این است که محاربه با خدا و رسول چقدر عذاب و سنگینی در دنیا و آخرت دارد. در مقام تعیین مصداق و فرد نیز مفسر بزرگ و مبین قرآن کریم، رسول ﷺ «ما ينطق عن الهوى» در احادیث بیان فرموده است که در چه صورتی انسان محارب با خدا و رسولش می‌شود. رسول گرامی خط قرمزی را نشان می‌دهد که تجاوز از آن مصداق محاربه با خداست. رسول گرامی علی ﷺ و اهل بیت ﷺ را با عناوین مختلفی معیار صلح و آرامش قرار داده و حرب و سلم، اطاعت و عصیان و حب و بغض آنها را خط قرمز قرار داده است. یعنی حب و بغض، سلم و حرب، اطاعت و عصیان علی ﷺ و اهل بیت ﷺ، متوجه رسول ﷺ و پس از آن متوجه خداوند است. لذا اگر بخواهیم از محاربه با خدا دور باشیم و مستحق عذابهایی سخت در دنیا و آخرت نگردیم، باید به فرمایش رسول عمل کنیم و در زندگی علی ﷺ و اهل بیت ﷺ را اسوه قرار دهیم تا مشمول رحمت الهی باشیم.

یکی از عنوانهایی که علی و اهل بیت ﷺ را معیار قرار داده است، عنوان سلم و حرب با آنهاست. خود این عنوان نیز به صورتهایی مختلفی در کتب آمده است: «انا حرب لمن حاربكم و...»

طالع

لذ
 - شماره ۳۳ - پاییز ۱۳۸۶

۳۸

وانا حرب لمن حاربت و... انا حرب لمن حارب اهل الخيمة و...» اما آنچه از میان آنها مورد نظر است عنوانی است که در سنن ترمذی و سنن ابن ماجه آمده است.

دو حدیث در سنن ترمذی و سنن ابن ماجه آمده است که رسول گرامی اسلام ﷺ سلم و حرب با اهل بیت ﷺ را سلم و حرب با خویش معرفی کرده و برای انسانهای آینده تا قیامت، قیامت، برای شناخت حرب با خدا و رسولش و همچنین سلم و مسالمت با خدا و رسولش، اهل بیت ﷺ را معیار و میزان قرار داده است.

۱. حدثنا سليمان بن عبد الجبار البغدادي حدثنا سباط بن نصر الهذلي عن السدي عن صحيح مولى ام سلمه عن زيد بن ارقم: ان الرسول ﷺ قال لعلي ﷺ وفاطمة والحسن والحسين ﷺ: «انا حرب لمن حاربكم وسلم لمن سالمكم»^{۳۹}

در این خطاب رسول خدا ﷺ به اهل بیت ﷺ، جالب است که کلمه را به صورت مصدر، یعنی به جای محارب، حرب آورده و این یک نوع مبالغه است و بنا بر قول بعضی تجسم و مجسم بودن را می‌رساند؛ چنان که می‌گوید: زید عدل، یعنی زید نه فقط عادل بلکه مجسمه عدالت است. در اینجا هم رسول گرامی فرمودند: هر که با اهل بیتم محاربه داشته باشد، من هم با تمام وجودم با او در حال محاربه هستم. حضرت در مورد سلم و دوستی نیز همین معنا را فرموده است.

شبهه و پاسخ

یکی از شبهات ابن جوزی این است که می‌گوید: حدیث محاربه رسول با دشمن اهل بیت ﷺ صحیح نمی‌باشد، چون در سلسله سندش تلمیدین سلیمان قرار گرفته است که رافضی بود و عثمان را شتم می‌کرد. احمد و یحیی در باره اش چنین گفته‌اند: کذاب بوده و از لفظ «کذاباً» استفاده می‌شود که مرادش از جمله «لا یصح هذا الحدیث» موضوع بودنش است. حدیث به خاطر راوی مذکور، از صلاحیت می‌افتد و اصلاً صحت ندارد.^{۴۰}

ابن جوزی سلسله حدیث را چنین آورده: عن القراض، عن احمد بن علی محمد بن الحسين القطان عبد الباقي بن قانع، احمد بن علی الخزاز، احمد بن حاتم، تلمیدین سلیمان، ابی الجحاف، ابی حازم عن ابی هريره... قال رسول الله ﷺ: «انا حرب لمن حاربكم و سلم لمن سالمكم».

پاسخ

حدیث حداقل از سه طریق ثابت است: یکی از طریق زید بن ارقم و دیگری ابوهریره و سومی از طریق ابی سعید الخدری. راوی مورد اشکال ابن جوزی در سلسله سند ابوهریره است،

چنان که در بالا مشاهده شد. اما راوی مذکور در سلسله سند دیگر طرق قرار نگرفته است و اتفاقاً در سنن ترمذی و سنن ابن ماجه در هر دو جا حدیث از طریق زید بن ارقم منتقل شده است که سلسله سند را قبلاً متذکر شده‌ایم. بنابراین بر فرض مورد اشکال قرار گرفتن راوی مورد نظر، ضروری به مدعا نمی‌رسد. لذا اگر سند حدیث تلمیذین سلیمان از طریق ابوهریره مورد اشکال قرار گیرد، متن که با داشتن قرائن و شواهد دیگر از بین نمی‌رود. یکی از شواهد، روایت دیگر و عنوانهای دیگر است که در این زمینه آمده است، چنان که در کتاب *سیر اعلام النبلاء* از قول الحاکم چنین آمده است: «تلمیذین سلیمان» اگر چه ضعیف می‌باشد، ولی باقی رجال ثقه‌اند و برای این حدیث حاکم، شاهدی از طریق حدیث زیدبن‌ارقم آورده است.^{۴۱} و در مورد حدیث محاربه که مورد نظر ماست در کتاب *جواهر المطالب* آمده است: «این حدیث از اثبات الآثار الواردة عن رسول الله ﷺ است و جماعتی آن را ذکر کردند.»^{۴۲}

طریق سوم از طریق ابوسعید الخدری آمده است:

احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن الهمدانی، یعسوب بن یوسف الضبی، نصر بن مزاحم، عبدالله بن مسلم الملائی، داود بن ابوعوف الحجاج، عطسه العوفی، ابی سعید الخدری...^{۴۳}
 اخبرنا ابوبکر الحارثی، ابوالشیخ، عیسی بن محمد الوسقندی، الفضل بن یوسف القصیانی الکوفی ابراهیم بن حبیب الرمافی، عبدالله بن مسلم املائی... ابی سعید الخدری قال: رسول گرامی، بعد از ازدواج فاطمه علیها السلام چهل روز صبحها به در خانه علی علیه السلام می‌آمد و سلام می‌کرد: ای اهل بیت علیهم السلام، سلام و رحمت خدا بر شما باد و آیه تطهیر را تلاوت می‌کرد و می‌گفت: «انا حرب لمن حاربکم وسلم لمن سالمکم...»^{۴۴} همچنین روایتی داریم که مشتمل بر راوی متهم نیست.^{۴۵}

تحقیق رجال حدیث سنن ترمذی و سنن ابن ماجه

۱. سلیمان بن عبدالجبار البغدادی: ابوعبدالرحمن از حجاج بن شاعر شنیده است: در مدح و ذکر او بسیار سخن می‌گفت. وقتی درباره‌اش پرسید گفت: صدوق.^{۴۶} ابن حبان او را در ثقات آورده است.^{۴۷} ابن ابی حاتم گفت: پدرم از او کتابت می‌کرد. وقتی درباره‌اش پرسید گفت: صدوق است و پدرم همان جمله حجاج بن شاعر را گفت.^{۴۸} حافظ بن حجر گفته است: صدوق است.^{۴۹}
۲. علی بن قادم: در مورد او الحافظ احمد عبدالله الاجلی گوید: ثقه است.^{۵۰} در *الجرح و التعديل* گفته محله الصدوق.^{۵۱} ابن حبان او را ثقه گرفته است.^{۵۲} ابوحاتم گوید: محله الصدوق.^{۵۳} ابن قانع گوید: کوفی صالح.^{۵۴} ساجی^{۵۵} او را صدوق، ابن خلفون ثقه^{۵۶} و حافظ بن حجر او را صدوق^{۵۷} دانسته‌اند.

۳. اسباط بن نصر: وقتی از ابانعم دربارهاش پرسیده شد گفت: «لا بأس به.»^{۵۸} یحیی بن معین او را ثقه،^{۵۹} بخاری صدوق،^{۶۰} ابن حبان: ثقه، مره ثقه دانسته‌اند و موسی بن هارون گفته است: لم یکن به بأس.^{۶۱}

۴. اسماعیل بن عبدالرحمن بن ابی کریمه: یحیی بن سعید القطان گفته است: «لا بأس به»، من از کسی نشنیدم که او را جز خیر ذکر کند و کسی او را ترک نکرده است.^{۶۲} احمد بن حنبل گفته است: «مقارب الحدیث صالح وثقه»،^{۶۳} العجلی^{۶۴} و ابن حیان او را ثقه،^{۶۵} و الحافظ، صدوق^{۶۶} دانسته‌اند و قال الشیخ: «و هو عندی مستقیم الحدیث صدوق لا یأس به.»^{۶۷}

۵. صبیح مولی امسلمه: ابن حیان او را ثقه دانسته است.^{۶۸}

۶. زید بن ارقم: واضح است که او را از بزرگان صحابه می‌دانند.

راویان روایت ابن ماجه

۱. الحسن بن علی الخلال: یعقوب بن شبیه او را ثقه ثبت، ابوداود «عالمًا بالرجال»، نسائی ثقه، خطیب ابوبکر ثقه و حافظ، ابن حیان ثقه، ترمذی حافظ^{۶۹} و ابن حجر ثقه و حافظ دانسته‌اند.^{۷۰}

۲. علی بن منذر بن زید: ابن حاتم او را صدوق ثقه دانسته است. ابوابن حاتم گفته است: محله الصدق. نسائی او را ثقه، و نیز ابن حیان ثقه دانسته‌اند. دارالقطنی گفته است: لا بأس به.^{۷۱}

۳. مالک بن اسماعیل بن درهم: ابن معین به احمد گوید: اگر تو را خوشحال می‌کند که از کسی بنویسی که در دلم هیچ از او نباشد از او بنویس. باز ابن معین گوید: در کوفه کسی از او متقن تر وجود ندارد و او «اجود کتاباً» از ابن نعیم می‌باشد. یعقوب بن شبیه او را ثقه و صحیح الکتاب و از عابدین داند. صرحی، ابن نمیر، ابوحاتم، ابوداود، نسائی، ابن حیان، عثمان بن ابی شبیه، معاویه بن صالح و العجلی او را ثقه و صالح دانسته‌اند.^{۷۲} اگر چه ابن جوزی تلمیدین سلیمان را مورد حمله قرار داده بود و از قول دیگران، کذاب توصیف کرده بود، ولی در مقابل کسانی را هم داریم که خلافتش را می‌گویند: در مورد او احمد بن حنبل گوید: لا بأس به.^{۷۳} در جایی دیگر گفت: شیعه است، ولی نسبت به او یأسی ندیدم.^{۷۴}

بنابراین می‌توان گفت: کسانی که در مقابل علی علیه السلام بودند، باغی و محارب با علی علیه السلام و در نتیجه محارب با خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم هستند و در نتیجه نهایی مستحق آنچه آیه متضمن آن است خواهند شد. به قول حسکانی «با توجه به آیه مجاربه، در واقع طلحه و زبیر بسیاری از مسلمین را

گمراه کردند و باب بغی بر خلیفه وقت را باز کردند.»^{۷۵} با این حال آیا آنها مستحق یک اجر خواهند بود!! اگر چنین است آیه و حدیث بدون تحقق مصداق در تاریخ باقی خواهد ماند.

گفتار چهارم: خروج دشمنان امام علی علیه السلام از دین، مانند خروج تیر از کمان
یکی از معیارهای حقانیت علی علیه السلام این است که رسول خدا ﷺ در ضمن احادیثی فرموده بود که هر که به علی علیه السلام پشت و علیه او قیام کند، علاوه بر بغی از دین خارج می‌گردد، چنان‌که تیر از کمان خارج می‌شود. تاریخ نیز عملاً و مصداقاً تحقق آن را در صورت گروه خوارج نشان داد و طبق خبر غیبی رسول خدا، گروه خوارج علیه علی علیه السلام قیام می‌کنند و بالاخره به دست علی علیه السلام کشته می‌شوند. در مورد خوارج عناوین مختلفی از روایات مربوط در کتب شش‌گانه اهل سنت اخذ شده است که راجع به هر کدام آنها به ترتیب بحث خواهد شد.

صحا سته

روایاتی که به طور مفصل یا مختصر درباره گروه خوارج پرداخته و در کتب سته آمده ۶ روایت است. در صحیح بخاری ۱۴ روایت و در صحیح مسلم ۲۴ روایت و در سنن ابی داود ۸ روایت، در جامع ترمذی ۱ روایت و در سنن ابن ماجه ۱۰ روایت آمده است. مثلاً:

عن ابی سعید الخدری قال: بیننا النبی یقسم جاء عبدالله بن ذی النويرة التیمی فقال، اعدل یا رسول الله فقال (ویحک) من یعدل اذا لم اعدل؟ قال عمر الخطاب یا رسول الله انذن لی فاضرب عنقه قال دعه قال له اصحابا یحقر احدکم صلاته مع صلاتهم و صیامه مع صیامهم یرقون فی الدین کما یرق السهم من الرمیة... آیتهم رجل احدی یدیه مثل ندی المرأة... یمر جون علی خیر فرقة من الناس، قال ابوسعید: اشهد سمعت من النبی و اشهد ان علیا قتلهم وانا معهم، حی بالرجل علی التعت الذی نعته النبی.^{۷۶}

ابوسعید می‌گوید: پیامبر در میان ما تقسیم خمس می‌کرد. ناگهان مردی به نام عبدالله التیمی سر رسید و به اعتراض گفت: یا رسول الله، با عدالت رفتار کنید. حضرت فرمودند: اگر من با عدالت رفتار نکنم پس چه کسی خواهد کرد. عمر از رسول خدا اجازه کشتن او را خواست. اما رسول الله فرمودند: رهایش کن. (خواست عمر عملی نشد. چون که نگاه رسول خدا نگاه عمیق و دوراندیش بود، در تصمیم‌گیری عجله نداشت و جوانب را در نظر می‌گرفت.) او اصحابی دارد... آنها از دین خارج می‌شوند چنان‌که تیر از کمان. نشانی آنها این است که در میان آنها مردی خواهد بود که یک دستش مانند پستان زن می‌ماند. آنها بر بهترین فرقه خروج خواهند کرد. ابوسعید گفت: شهادت می‌دهم که از رسول گرامی این را

طهر

شنیدم و شهادت می‌دهم که علی علیه السلام آنها را کشت و من همراهش بودم و مردی را آوردند که مشتمل بر صفاتی بود که رسول گرامی فرموده بود.^{۷۷}

در توصیف و معرفی کسانی که علیه امام وقت قیام کنند باید گفت: آنها کسانی هستند که قرآن از حلقوم آنها به قلب نمی‌رسد، نماز، روزه، قرآن را قلباً قبول ندارند. ظاهراً در لباس اسلام هستند، اما قلباً و روحاً مسلمان نیستند. فقط حق را می‌گویند اما به آن عمل نمی‌کنند و به خاطر قیام علیه امام وقت از دین خارج می‌شوند و... اگرچه افرادی که دارای چنین صفاتی بودند، در مقطعی از تاریخ به عنوان خوارج محقق شدند و با علی علیه السلام جنگیدند، اما این به این معنا نیست که دیگر چنین گروهی منقرض شده‌اند. امکان دارد که چنین کسانی همواره باشند و ضروری نیست که به صورت فیزیکی با علی علیه السلام بجنگند و مصداق آن قرار گیرند، بلکه هر کس در هر زمان و مکان با افکار و عقاید و سیره و اهداف علی علیه السلام هم بجنگد و از آن منحرف گردد، مصداق چنین گروهی است. نتیجه قیام علیه امام، خروج از دین است، چنان که خوارج مصداق بارز آن بودند. اینان آن چنان از دین خارج می‌گردند که دیگر برگشتی ممکن نیست. در عبارتی از حدیث آمده است: «یخرجون من الدین كما ینخرج السهم من الرمية ثم لا یعودون فیه، لا یرجعون حتی یرتد علی فوقه قد کانوا مسلمین فصاروا کفاراً و هم شر الخلق و الخلیقة هم کلاب النار هم الخوارج و...»

جهاد با خوارج

اسلام در عین حال که مدعی صلح و عدالت و امن است، دستور قتل چنین گروهی را می‌دهد، زیرا اصل اسلام که امامت و خلافت الهی است زیر سؤال می‌رود. امامت یعنی اسلام مجسم و اسلام زنده. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنین افرادی را هر کجا یافتید به قتل برسانید، چنان که در منابع گذشته می‌توان به این مطلب رجوع کرد.

ثواب و تشویق جهاد با خوارج

اسلام علاوه بر دستور به قتل رساندن آنها، تشویق به آن هم می‌کند. اگر چه پشت هر دستوری و وجوبی مصلحتی و ثوابی هست، اما احتیاج به گفتن و نشان دادن آن نیست. با این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله ثواب را می‌فرماید و تشویق هم می‌کند چنان که می‌فرماید:

لویعلم الجیش الذین یصیبونهم ما قضی لهم علی لسان نبیهم
لا تکلوا عن العمل... لولا ان تبطروا لحدثکم بما وعد الله الذین یقتلونهم

علی لسان محمد ﷺ. لولا ان تبطروا لنباتکم ما وعد الله الذین... قتلهم
اجر لمن قتلهم یوم القیامة... طوبی لمن قتلهم و قتلوه.

از این عبارات معلوم می‌شود که اگر سپاه و لشکر ثوابی را که خداوند برای مجاهدان در نظر گرفته است می‌دانستند، به خاطر شدت فرح و خوشحالی از عمل و حرکت باز می‌ماندند. ثواب آنها را خداوند وعده داده و وعده خدا تخلف ناپذیر است.

توصیف مجاهدان

رسول خدا ﷺ فرمودند:

یقتلهم اقرب الطائفین من الحق، یقتلهم ادنی الطائفین الی الحق،
اولی الطائفین بالحق، من قاتلهم کان اولی بالله منهم، خیر قتیل من
قتلوا، طوبی لمن قتلهم و قتلوه.

و در مقابل آنها، «شر قتلی قتلوا تحت ظل السماء» آمده است. قاتل آنها نسبت به خدا و حق نزدیک‌ترین و اولی‌ترین و سزاوارترین خواهد بود. اگر کسی چنین گروهی را به قتل برساند، بهترین قتل را بر روی زمین انجام داده است و هر که به دست اولی الطائفین و اقرب الطائفین کشته شود، بدترین مقتول روی زمین خواهد بود و هر که به دست آنها کشته شود بهترین مقتول روی زمین خواهد بود. چنان که گفته شد، گروهی که دارای چنین صفاتی بودند، در تاریخ به گروه خوارج مشهورند. از اینجا معلوم می‌شود که مصداق اولی الطائفین و اقرب الطائفین من الحق، معاویه... و همراهانش نیست، بلکه علی علیه السلام است. پس علی علیه السلام کسی است که به حق و خدا نزدیک‌تر است. بهترین قاتل، علی علیه السلام است و بهترین مقتول، همراهان علی علیه السلام و بدترین مقتول، مقتولان به دست علی علیه السلام اند.

قاتل چنین افرادی چه کسانی هستند؟

در مرحله اول نبی گرامی خودش را قاتل آنها معرفی می‌کند. در موارد متعدد آمده که فرموده: «لئن ادرکتهم لاقتلهم قتل عاد، لئن ادرکتهم لاقتلهم قتل ثمود.» و چنین چیزی تعجب ندارد، زیرا با توجه به ثواب فوق العاده‌ای که برای قاتلین در نظر گرفته شده بود، اگر رسول خدا ﷺ هم در قید حیات بودند چنین می‌کردند. ولی پس از سی سال، نفس رسول خدا تمنای آن حضرت را برآورده می‌سازد و آنها را به کیفر کردار خود می‌رساند. در عباراتی هم آمده است که:

طوبی

سال ششم - شماره ۲۴ - پاییز ۱۳۸۶

«ان علیا قتلهم (یا) اشهد انی کنت مع علی علیه السلام حین قاتلهم، اشهد ان علی بن ابی طالب قاتلهم وانا معه - فلما قتلهم علی بن ابی طالب...»

شرح

به این گروه برای این خوارج گفته می‌شود که بر طائفه‌ای از مسلمین خروج کرده‌اند یا به خاطر خروج از طریق جماعت مسلمین، به این نام نامیده شده‌اند و یا به خاطر قول رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نامیده شدند، زیرا آن حضرت فرموده بود: «یخرج من ضنئی هذا...» چنان‌که در شرح مسلم اشاره به این مطلب شده است.^{۷۸} قاضی عیاض گفته است: مراد از دین در اینجا اطاعت است. بنابراین، آنان از دین خارج می‌شوند یعنی آنها از طاعت امام الحق خارج می‌شوند.^{۷۹} ولی کلمه «عن الاسلام» این مطلب را رد می‌کند و همان دین را می‌رساند، چنان‌که در فتح الباری چنین آمده است.^{۸۰} در اینجا صاحب تحفه الاحوذی چنین اظهار می‌کند اگر مراد از آن اطاعت باشد، در این صورت دلیلی نخواهد داشت.^{۸۱} درباره خوارج که می‌گفتند «یقولون من قول خیر البریة» یعنی ظاهراً آنها قول «لاحکم الا لله» را گفتند، ولی این سخن از حلقوم آنها تجاوز نمی‌کرد.^{۸۲} سخن پیامبر که فرمود: «لئن ادرکتهم لاقتلهم قتل عاد و ثمود»، تشویق به قتال آنها هم شده است و از طرفی فضیلت برای علی علیه السلام هم در قتل آنها ثابت شده است.^{۸۳} عبارت «شر الخلق و الخلیقة» باز دلیلی برای قاتلین تکفیر خوارج خواهد بود.^{۸۴} القاضی می‌گوید: علما اجماع کرده‌اند بر اینکه خوارج و اتباعشان وقتی بر امام خروج کند قتل آنها واجب می‌باشد.^{۸۵} و قوله «لا یجاوز حناجرهم» دو احتمال دارد:

۱. قلب آنها درک نمی‌کند و نفعی از تلاوت نمی‌برند.
۲. تلاوت آنها در درگاه الهی به مقام اصابت و اجابت نمی‌رسد و قبول نمی‌شود چون فقط زبانی است، نه از روی اعتقاد قلبی.^{۸۶}

تکفیر خوارج

بعد از اتفاق بر بغی و فسق و وجوب قتل خوارج و بر حق نبودن آنها، این سؤال مطرح می‌شود که بالاخره آنها کافر هستند یا نه. در مورد این مطلب هر کسی ممکن است نظری داشته باشد. نمی‌توانیم بگوییم که در میان اهل سنت کفر آنها یا عدم کفر آنها اتفاقی است. این یک مسئله قابل تأمل اصولی و کلامی است. چنان‌که سیوطی در شرح نسائی چنین آورده است:

«اختلف الامة فی تکفیر الخوارج و کادت المساله تکون اشد اشکالا عند المتکلمین...»^{۸۷}

اکثر اصولیان اهل سنت می‌گویند: خوارج فاسق‌اند و حکم اسلام بر آنها به خاطر شهادتین و مواظب بودن بر ارکان اسلام جاری می‌شود. فسق آنها هم به سبب تکفیر مسلمین است. آنها

مسلمین را کافر می‌شمردند و با تأویل فاسد، ریختن خون مسلمانان و اموال آنان را هم مباح می‌دانستند. خطابی می‌گوید: علمای مسلمین اجماع کرده‌اند که خوارج با وجود ضلالت و گمراهی‌شان فرقه‌ای از فرق مسلمان‌اند. لذا نکاح و اکل ذبائح آنها جائز است و آنها مادامی که مستمسک اصل اسلام می‌باشند کافر نیستند.^{۸۸} نووی هم نظرش عدم کفر آنهاست، چنان‌که گوید: «وان الصحيح عدم تکفیرهم...»^{۸۹}

قول مقابل کفر خوارج است. قوانینی وجود دارد مبنی بر اینکه گروه خوارج کافر هستند. در روایت سعید بن مسروق قید «عن الاسلام» آمده و این قید ردی است بر قول کسانی که مراد از دین را اطاعت گرفته بودند. دین و اسلام مکمل و متمم همدیگرند و مراد از دین همان دین اسلام خواهد شد، چنان‌که *الکافی* چنین گفته بود و برای استشهاد آیه قرآن هم آورده بود.^{۹۰} در تعبیر «هم شر الخلق و الخلیقة» نیز دلالتی بر کفر آنها وجود دارد. القاضی ابوبکر بن العربی در *شرح ترمذی* می‌گوید: صحیح این است که آنها کافر هستند به خاطر قول پیامبر ﷺ: «یرقون من الاسلام» و قول دیگر: «لاقتلنهم قتل عاد و قتل ثمود». این دو قوم به خاطر کفرشان هلاک شدند. دلیل دیگر کفر آنان هم قول دیگر حضرت است: «وهم شر الخلق و الخلیقة» کسی جز کفار با این اوصاف توصیف نمی‌شود. پس اینها کافر هستند. دیگر اینکه طبق قول رسول خدا ﷺ، خوارج «ابغض الخلق الی الله» اند و دیگر اینکه خوارج هر کسی را که مخالف عقایدشان بود تکفیر می‌کردند و آنها را «خالدین فی النار» می‌دانستند. پس خود اینها مستحق چنین اسمی هستند. از ائمه متأخرین شیخ تقی‌الدین به این مطلب معتقد شده است و استدلال او این بوده که خوارج، بزرگان صحابه را تکفیر می‌کردند و این تکفیر متضمن تکذیب نبی بود، چون نبی گرامی خبر شهادت و جنت به بزرگان صحابه داده بود، ولی خوارج آنان را کافر و جهنمی می‌دانستند. پس خود خوارج کافر هستند.^{۹۱}

ابن‌هبیره گفته است: قتل خوارج اولی از قتل مشرکین است و حفظ رأس مال اولی از طلب ربح است.^{۹۲} از بیان او معلوم می‌شود که خوارج از مشرکان هم پست‌ترند. قرطبی می‌گوید: مؤید قول به تکفیر همان تمثیل مذکور در روایت ابی سعید است که خوارج مانند تیر از اسلام و دین خارج شده‌اند. او در جای دیگر گفته است: قول به تکفیر، اظهر الحدیث می‌باشد.^{۹۳} در *سنن ابن‌ماجه* به صراحت آمده است که: «قد کان هولاء مسلمین فصاروا کفاراً»^{۹۴} عظیم‌آبادی در *عون‌المعبود* گفته است: «واما المارقة انما کانت من الفرق الباطلة لا منهما (الطائفتین).»^{۹۵}

علاوه بر اینها روایاتی در *سنن نسائی* آمده است که مضمون آنها این است که سب مسلم باعث فسق سب‌کننده می‌گردد، ولی قتل مسلمانان باعث کفر قاتل می‌شود، با این حساب گروه خوارج هم فاسق‌اند، و هم کافر.^{۹۶} پس در یک کلام، هر که در هر زمان و مکان در مقابل امام

عربی

زمانش، علم بغی و قیام در دست بگیرد و از دستور او سرپیچی کند، هر چند ممکن است از نظر لباس ظاهری ملبس به اسلام باشد، اما قلباً و روحاً از دایره اسلام بیرون رفته و حتی بدتر از کفار و کلاب النار می‌شود.

گفتار پنجم: انحراف از ولایت امام علی علیه السلام باعث سقوط در ارتداد

احادیثی در کتب اهل سنت یافت می‌شود که از نظر سند و متن غیر قابل انکار است که حتی بر آن ادعای تواتر هم شده و به عنوان حدیث حوض متفق علیه است. مضمون احادیث این است که در روز قیامت عده‌ای را به سوی جهنم می‌برند. آنان از دیدن رسول گرامی خجالت زده می‌شوند، اما رسول خدا با دیدن آنها به درگاه خداوند می‌فرماید: خدایا اینها اصحاب من هستند. جوابی که از طرف خدا داده می‌شود چنین است: «لاعلم لک بما احدثوا بعدک، لاتدری ما عملوا بعدک، لم یزالوا یحالی بینی وینهم، سحقا سحقا لمن بدل بعمدی، لاذودن عن حوضی رجالا، اذا رایهم ورفعوا الی اخلجوا دونی، ولكن اخی علیکم الدنیا ان تتنافسوا فیها وتتلوا.»

صحاح سته

تقریباً ۶۰ حدیث در کتب شش‌گانه اهل سنت آمده است از این تعداد در بخاری ۳۱ حدیث، در مسلم ۲۳ حدیث، در ترمذی ۳ حدیث، در نسائی ۱ حدیث، و در ابن ماجه ۲ حدیث آمده است.

ارتداد استمراری

از احادیث استفاده می‌شود که بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گروهی از اصحاب از مسیر حق برگشتند و این برگشت ثابت ماند. به تعبیر احادیث: «انهم لایزالون مرتدین علی اعقابهم» و «ما برحوا بعدک یرجعون» یا «ما زالوا یرجعون علی اعقابهم». آنها به مسیری که برگشتند ماندنی شدند و دیگر برگشت دومی نداشت. مسیری که اصحاب از آن برگشتند مسیر حق بوده و چنین ارتدادی قابل مذمت و نکوهش بود و سبب دوری از حوض و رضایت خدا و رسول خدا گشت. در چهره این اصحاب با وفای رسول خدا صلی الله علیه و آله عار و داغی پاک‌نشدنی باقی ماند. این حداقل می‌رساند که نمی‌توان گفت: هر که مصداق صحابه پیدا کند، پس دیگر بعید است کار خلاف از او سرزند.

احداث و تغییرات بعد از وفات مقام نبوت

از احادیث برمی‌آید که اصحاب رسول خدا بعد از وفات حضرت کارهایی را احداث کرده‌اند و در اموری تبدیلی انجام داده‌اند که حق احداث و تبدیل در چنین اموری را نداشتند. این‌گونه

احداث و تبدیل در امور اسلام از اصحاب بعید بود. لذا خداوند با خطاب مخصوص رسول خدا را قانع می‌کند: ای رسول من؛ تو نمی‌دانی، تو علم و خیر نداری که اصحاب تو بعد از وفات تو، چیزهایی را احداث کرده‌اند که نباید می‌کردند.

به خاطر کارهایی که آنان در دنیا بعد از وفات رسول خدا انجام داده‌اند، علاوه بر فاصله گرفتن از رسول خدا، از حوض کوثر طرد می‌شوند در تغییراتی آمده است که رسول گرامی با دست مبارکش آنها را دور می‌کند و تشبیهی که آمده می‌رساند که آنها را مانند شتر ضال (گمراه) از حوض دور می‌سازد.

خوف نبی از رقابت و رغبت اصحاب در امور دنیا

یکی از اهداف مهم بعثت انبیا به ویژه نبی گرامی این بوده که مردم را از عبادت و بندگی دیگران در بیاورد و زیر پرچم توحید جمع کند. توحید را در مقابل شرک قرار دادن و شرک را از بین بردن، یکی از اهداف انبیا بوده است. به همین خاطر در قرآن و سنت، مشرک قابل مذمت و شرک گناه نابخشودنی است. شرک به تعبیر قرآن ظلم بزرگ است و باعث حبط اعمال و دخول در نار، دوری از درگاه رب العزه می‌گردد. با این حساب اگر بگوییم که رسول گرامی نسبت به امت خویش از شرک آنها نگران باشد مایه تعجب نیست. اما در احادیث چیزی یافت می‌شود که نگرانی رسول خدا نسبت به آن بسیار بیشتر از شرک است. آن حضرت به اصحاب فرمود: از اینکه بعد از من مشرک شوید خوف ندارم. لکن نسبت به رغبت و رقابت اصحاب در امور دنیا بیمناکم و از اینکه در امور دنیا کشت و کشتار راه بیندازید و مانند انسانهای گذشته هلاک شوید. تعبیری که آورده شده این است: «انی لست اخشی علیکم ولکن اخشی علیکم ان تبسط علیکم الدنیا ان تتنافسوا فیها و تقتتلوا کما هلک من قبلکم.» یا به تعبیر دیگر: «فوالله لا افقر اخشی ولکن اخشی علیکم ان تبسط علیکم الدنیا... فتنافسوها و تهلکم کما اهلکتهم.»

مرتدین بعد از وفات نبی ﷺ

آنچه مسلم است این است که بعد از وفات رسول خدا، برخی از اصحاب رسول خدا مرتد شده‌اند و به خاطر احداث و تبدیل در دین به جایی رسیده‌اند که مصداق مرتدین قرار گرفته‌اند و در نتیجه از شرب آب کوثر محروم و از حوض کوثر طرد می‌شوند و به طرف نار برده می‌شوند. احادیث با لحن شدید از این گروه مذمت کرده است باید دید ایشان چه کسانی هستند. به طور اختصار می‌شود گفت که سه قول درباره آن گفته شده است: ۱. کسانی که در خلافت ابوبکر مانع

زکات شدند و در نتیجه به دستور ابوبکر کشته شدند، ۲. منافقین، ۳. اصحاب المعاصی و الکبائر و البدع. و به قول امام حافظ ابوعمر و ابن عبدالبر: «کل من احدث فی الدین من المطرودین عن الحوض کالمخارج والرافض وسائر اصحاب الالهواء وكذلك الظلمه المسرفون فی الجور والمعلنون با الکبائر...»^{۹۷}

بررسی و نتیجه گیری

مانعین زکات در خلافت ابوبکر را نمی‌توان مصداق این احادیث قرار داد، زیرا اولاً: اینها پایبند به صوم و صلوات و مقر به شهادتین بودند و در واقع منکر خلافت ابی‌بکر بودند؛ لذا امتناع از پرداخت زکات به ابوبکر داشتند، نه اینکه منع زکات را حلال و روا بدانند. لذا می‌بینیم که بنوخفیف زکات را بین فقرا و قوم خود تقسیم کردند.

ثانیاً: آنچه متبادر از تعبیر احداث است، انجام دادن فعلی است نه ترک فعل.

ثالثاً: جملاتی در احادیث آمده که دلالت بر استمرار مدت مرتدین می‌کند که به آن اشاره شده است. این‌گونه جملات بر منکرین زکات به ابوبکر صدق نمی‌کند، زیرا این مسئله بیش از سه ماه طول نکشید و بعد از مدت کوتاهی آنها به دستور ابوبکر کشته شدند.

رابعاً: اینکه یکی از شرایط صحابه، خروج از دنیا با حالت ایمان است، در حالی که این گروه به خاطر قتل ابوبکر از دنیا مرتد خارج شده‌اند.

خامساً: ظاهر لفظ «اصحابی اصحابی» کسانی هستند که معروف و شناخته شده نزد رسول الله باشند و به خاطر ارتداد از صحابیت خارج نشده باشند. مراد از آن هم عدم انجام معاصی نیست، زیرا وقتی انسان معصوم نباشد، در زندگی انفرادی و اجتماعی، ممکن است گناه کوچک و بزرگ از او سر بزند و این اگر تا حد ارتداد و کفر و شرک نرسد عندالله قابل عفو خواهد بود. پس مراد از آن چیست و چه کسانی هستند؟

از احادیث ارتداد آنچه به طور قدر متقن متبادر و قابل توجه است این است که مجموعه‌ای از اصحاب نبی ﷺ که رسول آنها را می‌شناخت و آنها هم رسول را می‌شناختند و به عبارت دیگر، چهره‌های معروفی داشتند، اینان بعد از رسول گرامی در دین چیزهایی را احداث کردند که از طرف خداوند نه نازل شده بود نه از دین بود و در اموری تبدیلی ایجاد نمودند. به همین خاطر یعنی به خاطر انجام دادن چیزهایی از جانب خودشان و به خاطر تبدیل و تغییراتی در امور دین به عقب برگشتند و از مسیرحق منحرف شدند. آنان در روز قیامت از حوض طرد و از شرب آب کوثر ممنوع می‌شوند و به عذاب گرفتار می‌آیند.

باید دید که بعد از وفات نبی گرامی اصحاب نبی چه کارهایی کرده‌اند. بر کسی پوشیده نیست که بعد از وفات نبی ﷺ و در جریان سیاسی راه خلفای ثلاثه و راه علی ﷺ جدا می‌شود. برخی با برنامه‌ریزی قبلی علی ﷺ را کنار می‌گذارند و مسیری را که به دست رسول خدا تعیین نشده بود می‌گیرند و آن را ادامه می‌دهند. اگر قاضی و داور ادله باشد نه تعصب و اغراض و دواعی دیگر، خلافت علی ﷺ بعد از رسول خدا برای همه مسلم بود. در این صورت متخلف از آن مصداق «لاتدری ما احدثوا بعدک» خواهد شد. اکنون فقط چند نکته را متذکر می‌شویم.

۱. در کتاب *الموطأ* حدیثی آمده است که مضمونش این است: رسول خدا به شهدای اُحد گفت: بر اینها من شاهد هستم و شهادت می‌دهم، آن وقت ابوبکر گفت: یا رسول‌الله! آیا ما برادران آنها نیستیم، ما هم مثل آنها اسلام آوردیم و مثل آنها جهاد کرده‌ایم. حضرت فرمود: بله، لکن خبر ندارم که بعد از من چه چیزهایی را به وجود می‌آوری. با شنیدن این پیشگویی ابوبکر گریه کرد و بعد گفت: ائنا لکاتون بعدک؟^{۹۸} آیا بعد از شما ما چنین خواهیم شد؟ این حدیث را در کنار احادیث ارتداد و تعبیرات آن مانند «هل تدری ما احدثوا بعدک، لاتدری ما احدثوا بعدک، لاتعلم بما عملا بعدک و...» بگذاریم، نتیجه چه خواهد شد؟

۲. در حدیثی آمده است: «تقدر بک بعدی الامة؟» یا علی، امت بعد از من با تو غدر می‌کنند و تو بر ملت و دین من زندگی خواهی کرد و بر سنتم کشته خواهی شد. هر کس تو را دوست بدارد دوست من است و هر کس تو را دشمن بدارد مرا هم دشمن داشته و ریش تو با خضاب سرخ خواهد شد.^{۹۹}

۳. احادیثی با عنوانهای: «من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» «من نزع یده من الطاعة... مات میتة جاهلیة» و... در کتبی مانند *مسند الطیالسی*^{۱۰۰}، *مسند احمد*^{۱۰۱}، *صحیح بخاری*^{۱۰۲}، *صحیح مسلم*^{۱۰۳} و *سنن نسائی*^{۱۰۴} یافت می‌شود. مضمون این احادیث انسان را ملزم به التزام به یک امام و یک مطاع می‌کند و در غیر این صورت موت او مانند موت به شرک و کفر است. اگر چنین است، کسانی که بعد از رسول خدا راه دیگری رفتند و از لحاظ افکار و عقاید، گفتار و کردار با علی ﷺ به جنگ برخاستند و علم مخالفت و دشمنی را بلند کردند، موت آنها چگونه خواهد بود؟ در کنار همین احادیث دیگری هم یافت می‌شود. از جمله: «من مات بیفک مات میتة جاهلیة» «من ابغک اماته الله میتة جاهلیة» «من مات وهو بیفک یا علی مات میتة جاهلیة».^{۱۰۵}

طهر

سال ششم - شماره ۲۳ - پاییز ۱۳۸۶

۴. احادیثی با عنوان: «ستکون بعدی فتنه فاذا كان ذلك فالزموا علی بن ابی طالب...» علی بن ابی طالب را به عنوان راه نجات و نجات‌دهنده معرفی می‌کند^{۱۰۶} همچنین حدیث معروف سفینه اهل بیت علیهم‌السلام را به عنوان کشتی نجات نشان داده است.

۵. در کنار این احادیث و عناوین، در جای خود ثابت شده که مودت علی به عنوان اهل بیت واجب است. علی علیه‌السلام شامل آیه تطهیر است. محبت به علی واجب و بغض علی منهدی عنه است. علی «احب الخلاق عندالله» است. علی معیار حقیقت و حق است. به اعتراف دانشمندان اهل سنت، در قضیه قتل عمار و خوارج، علی بر حق و حقیقت و نیز «اولی و ادنی الطائفتین بالحق الی الحق» بوده است.

روایتی از ابن عباس در *سواهد التنزیل* آمده است: قال: «(من يتولى الله) یعنی محب الله (ورسوله) یعنی محباً (والذین آمنوا) یعنی و محب علی بن ابی طالب (فان حزب الله هم الغالبون) یعنی شیعه الله و شیعه محمد و علی هم الغالبون علی جمیع العباد الظاهرون علی المخالفین لهم.» شیعه مساوی با شیعه خدا و رسولش هستند که بر عباد مخالف پیروزند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بی نوشتہا:

۱. احزاب: ۲۱.
۲. مسلم بن حجاج سجستانی، صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب الدلیل علی ان جب انصار و علی...، ج ۲، ص ۶۹۲ عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی، سنن نسائی، کتاب الایمان، علامة الایمان، ش ۵۰۲۱، ص ۲۴۱۱؛ قزوینی، امام حافظ ابی عبدالله محمد بن یزید الربعی ابن ماجه، سنن ابن ماجه، تصحیح و ترتیب، شیخ صالح بن عبدالعزیز بن محمد بن ابراہیم آل الشیخ، الرياض، دارالسلام، ج ۳، ۱۴۲۱، السنة فضائل اصحاب، فضل علی ؑ، ح ۱۱۴، ص ۲۴۹۲.
۳. محمد بن عیسیٰ ترمذی، جامع ترمذی، المناقب، باب مناقب علی ؑ، ح ۳۷۲۶، ص ۲۰۳۶.
۴. سنائی، امام حافظ ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب، سنن سنائی، کتاب الایمان، علامة الایمان، ج ۵۰۲۵، ص ۲۴۱۱.
۵. محمد بن عیسیٰ ترمذی، سنن ترمذی، المناقب، علی ؑ، ح ۳۷۱۷، ص ۲۰۳۵.
۶. الخطیب البغدادی، ابی بکر احمد بن علی، تاریخ بغدادی، تحقیق مصطفیٰ عبدالقادر عطاء، بیروت، ج ۱۳، ص ۱۸۸؛ خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، قم، موسسة النشر الاسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۱۰۵؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۴، ص ۴۷۲.
۷. بخاری، امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، تصحیح و ترتیب شیخ صالح بن عبدالعزیز بن ابراہیم آل الشیخ، الرياض، دارالسلام، ج ۳، ۱۴۲۱ق، کتاب الصلاة، باب تعاون فی بناء المسجد، ش ۳۴۷، ص ۳۸؛ همان، کتاب الجهاد، باب مسح الغبار عن الرأس فی سبیل الله، ح ۲۸۱۲، ص ۲۲۶؛ نیشابوری، امام ابوالحسن مسلم بن حجاج بن مسلم، صحیح مسلم، کتاب الفتن، باب تقوم الساعة حتی یمر الرجل لغير الرجل، ح ۷۳۲۰-۷۳۲۴، ص ۱۱۸۳؛ محمد بن عیسیٰ ترمذی، سنن ترمذی، المناقب، باب مناقب عمار بن یاسر، ش ۳۸۰۰، ص ۲۰۴۲.
۸. ابن ہشام، الحمیری، ج ۲، ص ۳۴۴.
۹. طیبالسی، ابن ابی داوود، مسند ابی داوود، بیروت، دارالحديث، ص ۸۴، ۹۰، ۲۲۳، ۲۸۸، ۲۹۳.
۱۰. ابن ہمام صنعانی، عبدالرزاق، المصنف، تحقیق، حبیب الرحمن الاعظمی، ج ۱۱، ص ۲۴.
۱۱. اسکافی معتزلی، ابو جعفر محمد بن عبدالله، المعیار والموازنه، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، ص ۲۲۳-۹۶.
۱۲. بلاذری، احمد بن یحییٰ ابن جابر، تحقیق، شیخ محمود باقر محمودی، بیروت، ص ۳۱۲-۳۱۷.
۱۳. محمد بن سعد، ج ۱، ص ۲۴۱، ج ۳، ص ۲۴۸-۲۵۱، ۲۵۲-۲۵۴ و ۲۵۹.
۱۴. جوہری، علی بن جعد بن عبید، مسند ابن جعد، تحقیق ابی القاسم عبداللہ بن محمد بغوی، بیروت، ص ۱۸۲-۲۲۶.
۱۵. کوفی، ابن ابی شیبہ، المصنف، تحقیق سعید محمد اللحام، بی جا، دارالفکر، ج ۱، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۷۲۳-۷۲۸.
۱۶. اسحاق بن ابراہیم بن مخلد الحنظلی المزوزی، ج ۴، ص ۱۱۱-۱۴۶.
۱۷. ابن حنبل، امام احمد، مسند احمد، بیروت، دار صادر، بی جا، بی تا، ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۴-۲۰۶؛ ج ۳، ص ۲۲-۹۱؛ ج ۴، ص ۱۹۷-۱۹۹؛ ج ۵، ص ۳۰۶؛ ج ۶، ص ۲۸۹-۳۰۰-۳۱۱-۳۱۵.
۱۸. مناوی، محمد عبدالرؤف، فیض القدير شرح الجامعہ الصغیر، تحقیق احمد عبدالسلام، بیروت، ج ۴، ص ۴۷۴.
۱۹. همان، ج ۶، ص ۴۷۴.

طہ

سال ۱۳۸۶ - شماره ۲۳ - پاییز ۱۳۸۶

۵۲

٢٠. محمد بن محمد بن محمد حاكم نسابوري، *المستدرک*، ج ٢، ص ١٤٩؛ ج ٣، ص ١٥٦.
٢١. عسقلاني، احمد بن علي بن حجر، *فتح الباري شرح صحيح بخاري*، بيروت، دارالمعرفة، ج ٥، بي تا، ج ١، ص ٤٥١.
٢٢. مبارقفوري، ابي العلاء محمد عبدالرحمن ابن عبدالرحيم، *تحفة الاحوذى في شرح سنن ترمذى*، بيروت، ج ١٠، ص ٢٠٤.
٢٣. همان، ج ١٢، ص ٤٧٩.
٢٤. كنانى، محمد بن جعفر، *نظم المتناثر في الحديث*، تحقيق شرف حجازى، مصر، دارالكتب السلفية، ج ٣، ص ١٩٧.
٢٥. حافظ شمس الدين دهبى، *سير اعلام النبلاء*، ج ٤، ص ١٧١.
٢٦. نووى دمشقى، يحيى بن شرف، *صحيح مسلم بشرح النووى*، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٤٠٧، ج ١٨، ص ٤٠.
٢٧. هيثمى، نورالدين على بن ابي بكر، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، بيروت، دارالكتب العلمية، بي جا، ١٤٠٨، ج ٩، ص ٢٩٦.
٢٨. زيعلى، جمال الدين، *نصب الراية لاحاديث الهداية*، تحقيق عبدالفتاح، بيروت، دار احياء التراث العربى، ج ٥، ص ٤٧.
٢٩. احمد بن يحيى بن جابر البلاذرى، *انساب الاشراف*، ص ٣١٢.
٣٠. مالكي، حسن بن فرحان، *نحو اتقاد التاريخ الاسلامى*، بي جا، مؤسسة اليمامة الصحيفة، ص ١٤٢.
٣١. ابن كثير قرشى دمشقى، ابوالفداء اسماعيل، *السيرة النبوية*، تحقيق مصطفى عبدالواحد، بيروت، دارالمعرفة، ج ٢، ص ٣٠٨.
٣٢. رازى جصاص، ابي بكر احمد بن على، *احكام القرآن*، بيروت، دارالكتب العلمية، ج ٣، ص ٥٣٢.
٣٣. ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى، *صحيح بخارى*، كتاب الجهاد، باب يقاتل من وراء امام، ج ٢٩٥٧، ص ٢٣٨؛ مسلم بن حجاج سجستانى، *صحيح مسلم*، كتاب الامارة باب وجوب طاعة الامراء، ج ٤٧٤٧، ص ١٠٠٧؛ همان، ج ٤٧٤٨ تا ٤٧٥٢، ص ١٠٠٨؛ ج ٤٧٥٣، ص ١٠٠٨.
٣٤. يونس: ٣٦ (... ان الظن لا يغنى من الحق شيئاً)؛ *حجرات*: ١٢ (يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيراً من الظن)؛ *نجم*: ٢٣ و ٢٨ (و ان يتبعون الا الظن ما تهوى الانفس، و ما لهم به من على ان يتبعون الا الظن) و (و ان الظن لا يغنى من الحق شيئاً)؛ يونس: ٣٦ (وما يتبع اكثرهم الا ظناً...).
٣٥. ابن حجر عسقلانى، *فتح البارى*، ج ٧، ص ٨٣.
٣٦. ابو عبدالرحمن محمد بن اسماعيل بخارى، *صحيح بخارى*، كتاب الفتن، ج ٧١٠٠، ص ٥٩٢.
٣٧. *مأتمه*: ٣٣.
٣٨. *مأتمه*: ٢٢.
٣٩. محمد بن عيسى ترمذى، *سنن ترمذى*، جامع ترمذى، المناقب باب ماجاء فى فضل فاطمة بنت محمد عليها السلام، ج ٢٨٧٠، ص ٢٠٤٨؛ ابو عبدالله محمد بن يزيد قزوينى، *سنن ابن ماجه*، السنة، فضائل الحسن والحسين عليهما السلام، ص ٢٤٨٦.
٤٠. ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن، *العلل المتناهية فى احاديث الواهية*، بيروت، دارالكتب العلمية، ج ١، ص ٢٦٨، ج ٤٣١.
٤١. ذهبى، الحافظ شمس الدين محمد بن احمد، *سير اعلام النبلاء*، تحقيق شعيب الارنؤوط، بيروت، ج ٢، ص ١٢٢.

٤٢. دمشقى شافعى، محمد بن احمد، *جواهر المطالب فى مناقب الامام على عليه السلام*، قم، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، ج ١، ص ١٧٣.
٤٣. عمر بن شاهين، *فضائل سيدة النساء*، ص ٢٩.
٤٤. حاكم حسكاني، عبيد الله بن احمد، *شواهد التنزيل*، تحقيق شيخ محمد باقر محمودى، ج ٢، ص ٤٤.
٤٥. ر.ك: به منابع: *ابن ابى الشيبه الكوفى*، ج ٧، ص ٥١٢؛ امام احمد بن حنبل، ج ٢، ص ٤٤٢؛ سليمان بن احمد بن ايوب لخمى طبرانى، *المعجم الصغير*، ج ٢، ص ٣؛ همان، *المعجم الاوسط*، ج ٣، ص ١٧٩، همان، *المعجم الكبير*، ج ٣، ص ٤٠؛ علاء الدين على بن بلبان الفارسى، ج ١٥، ص ٤٣٤.
٤٦. الرازى، شيخ الاسلام، *المجرح والتعديل*، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٣٧١، ج ٤، ص ١٣٠.
٤٧. تميمى بستى، محمد بن جبان احمد ابى حاتم، *كتاب الثقات*، حيدرآباد دكن، مؤسسة الكتب الثقافية، ج ٨، ص ٢٨٩.
٤٨. عسقلانى، احمد بن على بن حجر، *تهذيب التهذيب*، بى جا، دار الفكر، ج ١، ١٤٠٤، ج ٤، ص ١٧٩.
٤٩. همان، *تقريب التهذيب*، ج ١، ص ٣٨٨.
٥٠. عجلى، احمد بن عبدالله، *معرفة الثقات*، مدينة المنورة، مكتبة الدار، ج ١، ١٤٠٥، ج ٢، ص ١٥٧.
٥١. شيخ الاسلام الرازى، *المجرح والتعديل*، ج ٦، ص ٢٠١.
٥٢. ابن حبان، *الثقات*، ج ٧، ص ٢١٤.
٥٣. ذهبى، *ميزان الاعتدال*، ج ٣، ص ١٥٠.
٥٤. همان.
٥٥. همان.
٥٦. ابن حجر عسقلانى، *تهذيب التهذيب*، ج ٧، ص ٣٢٧.
٥٧. همان، *تهذيب التهذيب*، ج ١، ص ٧٠١.
٥٨. شيخ الاسلام الرازى، *المجرح والتعديل*، ج ٢، ص ٣٣٢.
٥٩. همان.
٦٠. ابن حجر عسقلانى، همان، ج ١، ص ٩٦.
٦١. ابن حجر عسقلانى، همان، ج ١، ص ٢٧٥.
٦٢. شيخ الاسلام الرازى، *المجرح والتعديل*، ج ١، ص ١٨٤ و عمر بن شاهين، *تاريخ اسماء الثقات*، ص ٢٧.
٦٣. همان.
٦٤. حافظ احمد بن عبدالله العجلى، *معرفة الثقات*، ج ٢، ص ١٥٧.
٦٥. ابن حبان، *كتاب الثقات*، ج ٤، ص ٢٠.
٦٦. ابن حجر عسقلانى، *تقريب التهذيب*، ج ١، ص ٩٦.
٦٧. عبدالله بن عدى، *الكامل فى ضعفاء الرجال*، ج ١، ص ٢٧.
٦٨. ابن حبان، *الثقات*، ج ٤، ص ٣٨٢.
٦٩. ابن حجر عسقلانى، *تهذيب التهذيب*، ج ٢، ص ٢٦٢.
٧٠. همان، *تقريب التهذيب*، ج ١، ص ٢٠٧.
٧١. همان، ج ٧، ص ٣٣٧.

طهرى

٧٢. همان، ج ١، ص ٤٠٣.
٧٣. حافظ احمد بن عبدالله، *المعجمي، معرفة النقات*، ج ١، ص ٢٥٧.
٧٤. ذهبي، *الحافظ شمس الدين محمد بن احمد، ميزان الاعتدال*، بيروت، دار معرفة، ج ١، ١٣٨٢ش، ج ١، ص ٣٥٨؛ يوسف بن المبرد، *هجر الدم*، ص ٣١.
٧٥. عبيد الله بن احمد معروف حاكم حسكاني، *شواهد التنزيل*، ج ٢، ص ٢٧.
٧٦. ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاري، *صحيح بخاري*، كتاب استنابة المرتدين باب من ترك قتال الخوارج للتالف، ج ٤٩٢٣ ص ٥٧٨.
٧٧. ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاري، *صحيح بخاري*، كتاب احاديث الانبياء باب قوله تعالى «و الى عاد اخاهم هودا»، ج ٣٢٤٤، ص ٢٧٠؛ همان، *المناقب*، باب علامات النبوة في الاسلام، ج ٣٦١٠، ص ٢٩٣؛ همان، *فضائل القرآن*، باب اثم من رأى بقراءة القرآن، ٥٠٥٨ و ٥٠٥٧، ص ٤٣٨؛ همان، كتاب *المغازي*، باب بعث علي بن ابي طالب و خالد بن وليد، ج ٤٣٥١، ص ٢٥٦؛ همان، كتاب التفسير باب قول «والمؤلفة قلوبهم في الرقاب»، ج ٤٦٦٧، ص ٢٨٦؛ همان، كتاب الادب، باب ماجاء في قول الرجل ويلك، ج ١٦٤٣، ص ٥٣٠؛ همان، كتاب استنابة المرتدين، باب قتل الخوارج الملحدين، ج ٤٩٣٠-٤٩٣٤ ص ٥٧٨؛ همان، كتاب التوحيد، باب قوله تعالى «تعرج الملائكة والروح اليه»، ج ٧٤٣٢، ص ١٨؛ مسلم بن حجاج سجستاني، *صحيح مسلم*، كتاب الزكاة ذكر الخوارج و صفاتهم، ج ٢٣٧٢ تا ٢٣٤٩، ص ٨٤٦-٨٤٧، ابو داود، *سنن ابي داود*، كتاب السنة باب في قتال الخوارج، ج ٤٧٦٣ تا ٤٧٧٠، ص ١٥٧٣؛ ابي داود سليمان بن اشعث سجستاني، *سنن ابي داود*، كتاب السنة باب في قتال الخوارج، ج ٤٧٦٣، ص ١٥٧٣؛ محمد بن عيس ترمذي، *سنن ترمذي*، باب ماجاء في صفات المارقة، ج ٢١٨٨؛ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب نسائي، *سنن نسائي*، كتاب الزكاة، باب المؤلفة القلوبهم، ج ٢٥٧٩، ص ٢٢٥٤؛ همان، كتاب المحاربة باب من شهر سيفه ثم وضع في الناس، ج ٤١٠٦، ص ٢٣٥٦؛ همان، ج ٤١٠٨-٤١٠٧، ص ٢٣٥٦، ابواب الفتن، باب ماجاء في صفة المارقة، ج ٢١٨٨، ص ١٨٧٢؛ ابو عبدالله محمد بن يزيد ابن ماجه قزويني، *سنن ابن ماجه*، كتاب السنة، باب ذكر الخوارج، ج ١٧٦٦ تا ١٧٦٧، ص ٢٤٨٧.
٧٨. نووي، *صحيح مسلم بشرح النووي*، ج ٧، ص ١٥٩.
٧٩. سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن، *شرح سنن نسائي*، تحقيق حمدي عبدالمجيد سلفي، قاهره، مكتبة ابن تيمية، ج ٧، ص ١١٩، مباركفوري، *تحفة الأحوذى*، شرح سنن ترمذي، ج ٦، ص ٣٥٤.
٨٠. نووي، *شرح صحيح مسلم بشرح النووي*، ج ٧، ص ١٥٩.
٨١. مباركفوري، *تحفة الأحوذى*، ج ٦، ص ٣٥٤.
٨٢. همان.
٨٣. عبدالرحمن جلال الدين سيوطي، *شرح سنن نسائي*، ج ٧، ص ١١٩.
٨٤. نووي، *شرح مسلم*، ج ٧، ص ١٥٩.
٨٥. همان، ج ٧، ص ١٥٩.
٨٦. ابن حجر عسقلاني، *فتح الباري*، شرح صحيح بخاري، ج ٦، ص ٤٥٥؛ *صحيح مسلم بشرح النووي*، ج ٧، ص ١٥٩.
٨٧. عبدالرحمن جلال الدين سيوطي، *شرح سنن نسائي*، ج ٧، ص ١١٩.

٨٨. ابن حجر عسقلاني، فتح الباري، شرح صحيح بخاري، ج ٢، ص ٢٦٦.
٨٩. يحيى الدين نووي، شرح مسلم، ج ٧، ص ١٦٥.
٩٠. ابن حجر عسقلاني، فتح الباري، شرح صحيح بخاري، ج ٨، ص ٥٥.
٩١. همان، ج ١٢، ص ٢٦٦.
٩٢. همان، ج ١٢، ص ٢٦٨.
٩٣. همان.
٩٤. ابو عبدالله محمد بن يزيد ابن ماجه، كتاب السنة، باب ذكر الخوارج، ج ١٧٦، ص ٢٤٨٧.
٩٥. عظيم آبادي، محمد شمس الدين حق، عون المعبود و شرح سنن ابي داوود، بيروت، دار الكتب العلمية، ج ٢، ج ١٢، ص ٢٧٦.
٩٦. عبدالرحمن احمد بن شعيب نسائي، سنن نسائي، كتاب المحاربة، باب قتال المسلم، ج ٤١٠٩-٤١١٨، ص ٢٣٥٦.
٩٧. نووي، شرح صحيح مسلم بشرح النووي، ج ٣، ص ١٣٧.
٩٨. امام انس بن مالك، كتاب الموطأ، ج ٢، ص ٤٦٢، ابن الحديد معتزلي، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار احياء الكتب العربية، ج ١٥، ص ٣٨.
٩٩. ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاري، التاريخ الكبير، ج ٢، ص ١٧٤، محمد بن محمد حاكم نشابوري، المستدرک، ج ٣، ص ١٤٠، گوید: این حدیث صحیح است؛ ابی باکر احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ١١، ص ٢١٦؛ ابن عساکر، علی بن حسن ابن هبة الله بن عبدالله، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بی جا، دار الفکر، ج ٤٢، ص ٤٢٧-٤٢٨؛ حافظ شمس السیدین ذهبی، تذکره الحفاظ، ج ٣، ص ٩٩٥؛ همان، میزان الاعتدال، ج ١، ص ٣٧١؛ ابوالفداء اسماعیل بن کنیر دمشقی، البداية و النهاية، ج ٤، ص ٢٢٤؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ١١، ص ٢٩٧، ج ٣١٥٦-٣٢٩٩٧.
١٠٠. طيالسي، ابن ابي داوود، سنن ابي داود، ص ٢٥٩.
١٠١. امام احمد بن حنبل، ج ١، ص ٢٩٧-٣١٠؛ ج ٢، ص ٧٠-١٥٤؛ ج ٣، ص ٤٤٥-٤٤٦؛ ج ٤، ص ٩٦.
١٠٢. ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاري، كتاب الفتن، ج ٧٠٥٣-٧٠٥٤، ص ٥٨٩؛ ج ٧١٤٣، ص ٥٩٥.
١٠٣. مسلم بن حجاج سجستاني، ج ٤٧٨٦-٤٧٩٣، ص ١٠١٠.
١٠٤. عبدالرحمن احمد بن شعيب نسائي، ج ٤١١٩، ص ٢٣٥٧.
١٠٥. احمد بن علي بن مثنى تميمي، مسند ابي يعلى، الموصلى، ج ١، ص ٤٠٣؛ طبراني، سليمان بن احمد بن ايوب، المعجم الاوسط، تحقيق ابراهيم حسيني، بي جا، دار الحرميين، ج ٨، ص ٤٠؛ همان، المعجم الكبير، ج ١٢، ص ٣٢١؛ موفق بن احمد بن محمد مكي خوارزمي، المناقب، ص ١٠٥؛ ابن عساکر، تاريخ مدینه دمشق، ج ٢، ص ٤٠٥.
١٠٦. موفق بن احمد مكي خوارزمي، المناقب، ص ١٠٥؛ ابن عساکر، تاريخ مدینه دمشق، ج ٢، ص ٤٥٠؛ ابن الاثير، اسد الغابة، ج ٥، ص ٢٨٧؛ حافظ شمس الدين ذهبی، میزان الاعتدال، ج ٢، ص ٢؛ ابن حجر عسقلاني، الاصابه في تمييز الصحابة، ج ٧، ص ٢٩٤؛ همان، لسان الميزان، ج ٢، ص ٤١٤؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ١١، ص ٣٢٩٦٤، ص ٦١٢.